

و گرگان گرسنه به صید اعدا جنبش گرفتند، جعفر قلی خان ایلخانی شادلو با سواران خراسانی و جعفر قلی خان قراجه داغی با افواج خویش و نبی خان قراگوزلو و کلبعلی خان افشار ساعتی از طلوع آفتاب گذشته به اسکندرخان رسیدند، در حالتی که آن دلیر با ثبات دست از حیات شسته آنچه از سرباز و اسب همراهان وی مقتول شده سنگر خود ساخته و زخمی چند برداشته به مدافعه و منازعه اشتغال دارد، سوار و پیاده ممد و معاون به یک بار از اطراف کوهسار برآمدند و بر غنیم حمله بردند، شنلیک تفنگ، کوه را پر از غریو و غرنک کرد، و جوی خون روان شد، به چند حمله مردانه دشمنان را در هم شکستند تا دوستان برستند و بالاتفاق قصد رجوع به اردو کردند.

دیگر باره سه هزار (۳۰۰۰) از اویماقات به مدد طوایف مذکوره آمدند و فراریان مستظهر و قوی دل بازگشتند، و این بار نوبت کار به سواران ایلخانی خراسان افتاد، شمشیرها به سرافرازی و سراندازی و گردن زنی گردن کشیدند و تیرهای غیداقی از کمانهای چاچی پریدن گرفتند، نیزه‌ها پیکرها را سوراخ سوراخ کردند و شمشالها سینه‌ها را ثقبه ثقبه و رخنه رخنه ساختند.

مقارن این حال فوج جعفر قلی خان قراجه داغی با شیر خان سرهنگ در رسید، به محض ورود بر سواران تاختند و جنگ در انداختند و محاربتی کردند که هنوز ذکر آنان در افواه سایر است، بار دیگر بر اعدا فیروزی یافتند و رحیم داد سلطان هزاره - انقروی که از سواران سامی و سرداران نامی هزاره است زخم‌دار شد و بسیاری به قتل آمدند و غنایم وافر عاید سپاه منصور گردید، کمتر از بیست (۲۰) سوار از خراسانی کشته شد و کمابیش همین پایه اسب به گلوله افتاد، و از آن منزل به عزم بالامرغاب نهضت کردند، حاجی بیک نامی از طایفه شیرمحمدخان هزاره به مکیدت و خدیعت پناه به اردوی سپاه کینه خواه آورده با وجود گمراهی دعوی از بلدیّت راه کرده هادی و سابق شد.

بیت

سپه‌دیم سبیل المالکینا

اذا کان الغراب دلیل قوم

تعمداً اردو را از معبر دره تنگ درگذرانید و خود مفقود شد، چون سپاه در آن تنگنای درآمدند طوایف هزاره از دو سوی کوه ایشان را به باد سنگ و مهره تفنگ در

میان گرفتند، چنانکه رفتن و ماندن و بازگشتن و حرب کردن هیچ یک امکان نداشت، فوج کلبعلی خان افشار که به حفظ مراصد جبال و ضبط معابر تلال مخصوص بودند، چون برخلاف هزاره بلدیت در آن سنگ و خاره نداشتند عاجز فرو ماندند. جعفر قلی خان ایلخانی و سواران خراسانی از اسبها پیاده شده زمامها در دست به فراز جبال برآمدند و خود را به فوج افشار رسانیده [۳۰]، جمعیت مخالف را به تفرقه بردند و راه باز کردند و عزیمت اردوی کردند و اما افواج سرباز در آن وقت از کثرت کوشش و حدت جوشش و قلت تاب و ندرت آب چنان سپاهیان سلطانی متدحش و متعطس شدند که یارای رفتار و قدرت گفتار نداشتند.

علی الجمله به اشارت ایلخانی شادلو که مردی آزموده خیرخواه کریم بود، سواران خراسانی چندانکه آب داشتند به تشنگان افواج دادند و مقداری جوهر لیمو که مسکن عطش بود و ایلخانی به همراه داشت هم به افواج و صاحب منصبان چشانیده آب زن شعله‌التهاب عطش آمد و به اردو بازگشتند و در آن مقاتله مراکب بسیار به جهت اینکه سنگر کرده آمدند به گلوله تفنگ هدف گشته بود و جماعتی از سواران پیاده ماندند و در آن شب دست تصرف هیچ کس به بنه و آغروق و ذخیره و آزوق خود نرسید، زیرا که همه در زیر بار و فرصت بار نهادن نبود و صبحگاه به منزل خواجه کند متوجه شدند، و در آن روز محمد رحیم خان شادلو برادر جعفر قلی خان ایلخانی با سواره شادلو و خراسانی چنداول بود.

پس از ورود رواکب و زین برداشتن از مراکب و ساعتی دو سه آسایش خبر به اردو رسید که سواره هزاره بر قراولان اردو که سواره قرائی جمعی اسکندرخان قاجار بودند دچار شده و بر آن گروه غلبه کرده، قریب ده پانزده (۱۰ - ۱۵) سوار اسیر برده‌اند. به حکم جناب آصف‌الدوله سواران اردو زین بر مراکب بستند و برنشتند، قریب دو بیست (۲۰۰) سوار به ایلغار به مدد قراولان رسیدند و بنیاد محاربه و مضاربه نهادند، سه هزار (۳۰۰۰) سوار هزاره که کمین کرده بودند از کمینگاه بیرون تاخته بر سواران اردو اسب انداخته و عرصه بر ایشان تنگ کردند. ایلخانی فرمان داد که سواران فرود آیند و به طرز مدارا و حزم و خودداری رزم و مدافعه نمایند تا به مددی قوتی رسد.

مقارن این واقعه از اردوی آصف‌الدوله، اسکندرخان قاجار و جعفر قلی خان

سرتیپ قراجه‌داغی با سیصد (۳۰۰) سوار در رسیدند و خود آصف‌الدوله نیز به حرکت در آمده دسته دسته و صف صف سوار و پیاده به عزم رزم نزدیک شدند. سواره هزاره پس از ادراک مدد متوالی و عدد متعاقب پایداری مصلحت ندیده متفرق و متجانب شدند، پس اردو از آن منزل کوچ گزیده به کنار آب شهردرد که اکنون به بالا مرغاب مشهور است فرود آمدند. و در آن منزل سواران اکراد شادلو که پیش قراول اردو بودند زیاده از پنج شش هزار گوسفند از طایفه ازساری که در آن صحرا چرا می‌کردند با بیست (۲۰) نفر از شبانان به دست آوردند، و در اردوی آصف و فور نعمتی حاصل آمد. از آنجا حرکت کرده به کنار رود شهد سیر نموده در سواحل فرود آمدند.

ذکر اجتماع و اتفاق

جماعت اوزبک و ترکمان سالور و ساروق و طوایف چار اویماق
به عزم مدافعه و رفتن آصف‌الدوله به مقابله و
غالب شدن سپاه منصور

در هنگام نزول اردو بر لب شهد رود، مجنون نام خادم شیر محمد خان هزاره‌ای به سببی از او روی گردان شده، شمشیر او را دزدیده پناه به اردوی آصف‌الدوله برده و خبر داد که طوایف اوزبک از میمنه و سرپلی و اندخودی و شیرغانی با سواران تراکمه سالور و ساروق و سواران چار اویماق و شیر محمد خان و سایر خوانین اتفاق کرده معادل بیست هزار (۲۰۰۰۰) کس احتشاد نموده به دو فرسنگی اردو رسیده‌اند، و تمام ممر آب و معابر سپاه را از تلال و جبال و نشیب و فراز سنگرها بسته و در آنها نشسته، لشکر منصور را مانعند.

آصف‌الدوله با اعظام خوانین و اکابر امرای مشاورت نموده رایها بر آن اتفاق کردند که بنه و آغروق و ائقال و احمال را در اردو گذاشته و اردو را به محمد ابراهیم خان قاجار سپرده دو هزار (۲۰۰۰) سوار و پیاده و دو سه توپ و عراده به جهت تحفظ و صیانت به وی داده خود و بقایای عساکر نصرت مآثر و توپخانه عفریت پیکر بر سر سنگرهای آنان حمله برند و چنین کردند و بتاختند.

در هنگام وصول به اشتعال نیران حروب دامن زنان شدند و بر سر هر سنگر حمله‌های سخت بردند و خارهای جبال را لعل بدخش کردند، قریب چهار ساعت آن مقاتله مطاوله یافت و شمشیر در یکدیگر نهادند، و چنان مغلوبه شد که سواران طرفین چون تار و پود به یکدیگر اختلاط و ارتباط جستند. و در آن محاربه نورالله خان شاهیسون که سرکرده‌ای مرد افکن و دلیری صف‌شکن بود جنگی رستمانه کرد و بسیاری از آن سواران را بر خاک هلاک افکند و سواران اوزبک و ترکمان و غیرهم چهار بار بر عساکر منصوره حمله قوی کردند، هر باری افواج قاهره و توپچیان جلادت آثار بر آنها دوزخ دوزخ آتش ریختند تا سواران بازگشتند. چون از غلبه حرمان حاصل دیدند، به مدافعه ایستادند، تاب ثبات نیاوردند و متزلزل شدند، به یک بار سواران اردو اسب بر سر ایشان رانده با تفنگ و شمشیر و نیزه و تیر در آنها آویختند و سواران را از پیش برداشتند.

مقارن این ظفر افواج قاهره بر سنگرها یورش برده همه را مسخر کردند، وهنی عظیم و شکستی فاحش در آنها راه یافته قرب هفتصد (۷۰۰) نفر از بهادران آنان مقتول و گرفتار شدند بنه و آغروق و اسباب خود را گذاشته فرار گزیدند و تماماً نصیب سپاه منصور شد. پس از آن اردوی سلطانی حرکت کرده به جای فراریان آمده اردو زدند، بعد از سه شب توقف به جانب یورت اوزبک حرکت و به منزل چیچکتو نزول گزیدند، و از آنجا به منزل آلتین خواجه آمدند.

گویند آلتین خواجه غاری است که شش نفر مرده در آنجا است که اجساد آنها اصلاً از یکدیگر نپاشیده و یک سنگ و یک آهو و مرغی شبیه به حقار نیز در آن [۳۱] غار است که جسد آنها به حال خود مانده و متلاشی نشده است، حتی در پره‌های آن مرغ و موهای آن سنگ و آهو خللی راه نیافته است، و عجبت که اثر جراحی که در ران آهو از دندان سنگ ظاهر است باطل نشده، و بعضی بر آنند که آنها اصحاب کهنند العلم عندالله والعهده علی الزاوی.

علی الجملة از آنجا به منزل چهارشنبه و از آنجا به قیصار دوازده (۱۲) فرسخی میمنه اردو زدند، پس از ورد بدان مکان کدخدایان میمنه و سربلی و اند خودی و شبرغانی و سران طوایف چاروا و باماق نزد جناب آصف الدوله آمدند و استدعا کردند که عساکر منصوره توجه به آن حدود نمایند، و جناب آصف در همان مقام مقیم

شود و جعفر قلی خان شادلوی بوزنجردی ایلخانی خراسان به اتفاق ایشان به امیدواری شیر محمد خان هزاره‌ای و زمان خان جمشیدی و دیگران رفته قرار کارها را داده باشند.

رفتن جعفر قلی خان ایلخانی خراسان به شهر میمنه و استمالت قلوب خوانین و بازگشتن به اردوی همایون اعلی

جناب آصف‌الدوله بر حسب استدعای کدخایان و ریش سفیدان مذکوره ایلخانی را روانه بلده میمنه نمود، و در شش فرسنگی شهر میمنه، شیر محمد خان هزاره‌ای و زمان خان جمشیدی با یکهزار (۱۰۰۰) سوار ایلخانی را استقبال کردند، و او را به قلعه‌المال که در همان شش فرسخی واقع است دعوت نمودند. پس از قبول دعوت، شب در قلعه مذکور متوقف شده، روز دیگر به عزیمت ورود میمنه سوار شدند. از راه توقوزکتل که نه (۹) کوه است که شهریار جبار نادرشاه افشار هنگام عبور بدان جبال راه توپ رو احدث کرده بوده است به جانب میمنه روان شدند، در دو فرسخی میمنه تمامت خوانین طوایف اوزبکیه با یکهزار (۱۰۰۰) سوار به استقبال ایلخانی خراسانی استعجال گزیدند، و بالاتفاق در کمال حرمت و جلال به میمنه وارد گردیدند.

مضراب خان والی میمنه مقدم میمون ایلخانی را غنیمت شمرده به لوازم تحریم و تکریم کوشیده، ایلخانی پس از مدت شانزده (۱۶) روز توقف و با هر یک از بزرگان آن طایفه تفقد و تلتّف و آنچه لازم دولتخواهی و صداقت کیشی دولت ابد مدت سلطانی بود به ظهور آورد، قرار و مدار اطاعت و متابعت هر یک را چنانکه مصلحت دولت بود داده، از هر یک پیشکش و تحف و هدایا و گروگان گرفته عزیمت مراجعت کرد.

والی میمنه حکومت خان ولد خود را به رسم نوا و رهانت روانه اردوی کیهان پوی خدیوانه کرد و رستم خان شبرغانی و شاه ولی خان اندخودی و ذوالفقار شیر-سرپلی از طوایف اوزبک و شیر محمدخان هزاره‌ای و زمان خان جمشیدی و سایر

طوایف چار او یماق هر یک یکی از اولاد خود را به رسم غلامی به دربار همایون شاهنشاهی روانه نمودند. و زمان خان جمشیدی بنی عم خود میراحمد خان را فرستاد.

ایلخانی خراسان با قرب یکصد (۱۰۰) راس اسبهای ترکمانی و پیشکشها و گرویهها از میمنه بیرون آمده به اردوی جناب آصف الدوله رسید و کاروانیان اطمینان حاصل کرده اسباب و اشیائی که در اردو ضرورت داشت حمل و نقل کرده به همراه ایلخانی به اردو رسیده امتعه و اقمشه و قند و چای و ملبوسات و ماکولات خود را در عین فراغت بفروخته بها گرفته مراجعت نمودند.

و اردوی آصف الدوله از آنجا کوچیده منزل به منزل رجوع نموده، در حوالی هرات به اردوی بزرگ شاهنشاهی پیوستند و گرویهها و پیشکشهای خوانین مزبوره از نظر انور گذرانیدند، و هر یک به قدر پایه و شأن به عوطف و عوارف و خلاع فاخره مفتخر و مرخص شدند. علی خان سیستانی و مرادخان ایلخانی طوایف فیروز-کوهی و یوسف خان حاکم ایلات تایمنی و شاهپسندخان بزرگ لاش و جوین و یحیی خان کروخی به خدمتگزاری افتخار و اعتبار یافتند.

و امیر دوست محمد خان برادر فتیح خان افغان حکمران کابل هدایا و پیشکش و عریضه فرستاد و برادرش کهن دل خان حاکم قندهار، محمد صدیق خان و محمد عمر خان پسران خود را با هدایای موفور روانه حضور اعلی داشت. و محمد صدیق خان به حکومت فراه و سبزار و خنجر گوهر آگین و خلعتی ثمین اختصاص یافت، و کهن دل خان به ده هزار (۱۰۰۰۰) تومان انعام نقد مخصوص گشت، و همه اطراف هرات در تصرف اولیای دولت در آمد و شهر را به محاصره در میان گرفتند، و همه روزه از طرفین آتش محاربه و مقاتله بر فلک اثیر شعله می زد و از خارج و داخل در قتل و اسر یکدیگر به تسامحی و تهاونی از خود راضی نمی شدند و حصاریان شب و روز همّت بر مدافعه و مطارده با صابیل گماشته بودند و در حفظ برج و باره و دفع حملات پیاده و سواره در کمال تیقظ و رعایت تحفظ مرعی می داشتند.

چون شهر هرات حصنی حصین و جداری متین بود و ساکنین آن مسلمین، لهذا حضرت شاهنشاهی در تخریب و تسخیر و قتل و اسرا هالی آن ترحم و تعلق می ورزید.

در صفت استحکام شهر هرات و ذکر بعضی از واقعات

مخفی نماناد که شهر بند هرات شهری است قدیم البیان از بلاد شرقی ایران از اقلیم رابع و جوانبش واسع، چندین بار خراب و آباد شده. لهراسب و بهمن آن را بنیاد کرده‌اند و در فتنه مغول خلغش به قتل رسیدند و شهر خراب شد، دیگر باره معمور آمد. هم به عهد امیر تیمور ویران و باز آباد گردید. در زمان صفویه و نادر شاه اختلالها یافت و رونق جدید گرفت. اکنون چندگاه است که در تصرف طایفه ابدالی در آمده و همیشه تابع دولت شاهنشاه ایران بوده‌اند.

در این ایام دارالحکومه نواب کامران میرزا بن شاه محمد بن تیمور شاه بن [۱۳۲] احمد شاه افغان ابدالی بود و مانند آبا و اجداد بدین دولت خداداد سالها متابعت می نمود، ولی در این ایام گاه گاه در اطراف خراسان فتنه می آغالیده و اسیر می بردند، رای بیضا ضیای خاقانی به گوشمال و انبباه او مصمم گردید.

چون از عزیمت موکب ظفر کوکب استحضار یافت به اغوا و اغرای یار محمد خان وزیر خویش از متابعت به مخالفت رای کرد، شهر را مضبوط و بروج را محکم کرده به مردان کارزاری و آزوق بسیار مشحون ساخته دل بر تحصن و تمکن نهاد. مسافت گرداگرد شهر تخمیناً هفت هزار و سیصد (۷۳۰۰) گام است و پنج دروازه دارد، دروازه ملک بر طرف ارک است و چهار دیگر: دروازه عراق، و دروازه خوش، و دروازه قهچاق، و دروازه قندهار است. و قطر این بلده از درب ملک تا فیروزآباد درب خوش عراق یک هزار و نهصد (۱۹۰۰) قدم. و شهر بند هرات مشتمل بر دو فصیل است و فی مابین هر دو ده (۱۰) گز در جه است و صد و چهل و نه (۱۴۹) برج داشته، عرض خندق آن سابقاً بیست (۲۰) ذرع بوده اکنون هجده (۱۸) گام است عرض خاکریز بیست و پنج (۲۵) گام.

و پس از خندق و خاکریز زمین را به مقدار یک قامت حفر کرده‌اند که تفنگچی در آن ایستاده جنگ نمایند و شش گام عرض آن است و بعد از خاکریز شیر حاجی به عرض سه چهار یک و قلعه اختیارالدین در وسط شهر و حصنی است حصین، و این شهر در میانه دو کوه بر طرف شمال اتفاق افتاده است، و عرض مسافت آن دو کوه

سه فرسخ و نیم گشاده طولش بیست و پنج (۲۵) فرسخ است، و مجموع این جلکا آباد است و هفت نهر بزرگ در آن جاری و در خارج شهر تکاپای خوب است، و مضافات هرات نه (۹) بلوک و مردم آن ملک بالطبع عیاش و بالفطره شجاعند.

بیت

نظر زهره و مریخ بهم یافته‌اند که همه رود نوازند و همه تیغ گذار
الحاصل فی مابین عساکر سلطان و متجنده افغان مکاوحات و منازعات در
پیوسته بود و غالب اوقات سفرای گلوله و تیر از دو جانب به ابلاغ پیغام مرگ ناگزیر
بودند. و چون از خارج و داخل جماعتی در تسخیر شهر مدهانه و مسامحه جایز
می‌شمردند و گاه گاه سخنان مصالحه و متارکه مانع منازعه بود، و جناب فضایل
مآب حاجی میرزا آقاسی که مردی عالم و فاضل و از تدابیر آن مدابیر و معاذیر آن
مخاذیل و معامله مقاتله استحضاری کامل نداشتی، این کار در حیز تعویق و تطویل
و تغییر و تبدیل می‌افتاد، دیگر باره بر سر کار می‌رفتند و کار کارزار از سر می‌گرفتند.
و در این ایام غیبت موکب ظفر کوکب شاهنشاهی و اهتمام به انتظام خراسان
شرقی و محاصره هرات در ممالک محروسه ایران بعضی واقعات و اتفاقات روی
داده که ترقیم آن واجب است.

ذکر عزیمت نواب کامیاب

امیرزاده اردشیر میرزا حکمران مازندران
به تادیب قیات ترکمان و تخریب جزیره چرکن

در هنگام عزیمت حضرت شاهنشاهی به جانب بلاد خراسان نواب امیرزاده
دانای رعیت پرور مرحمت‌گستر اردشیر میرزا به حکمرانی و انتظام مملکت
طبرستانی و مازندران و استرآباد و گرگان مخصوص و منصوب بود، و چون سلوکی
پسندیده و اخلاقی حمیده داشت و تمامت آن بلاد و بلوک و حدود و ثغور را به
وفق خاطرخواه حضرت شاهنشاه منظوم و مضبوط کرده و تمکین تمام در
حکمرانی آن صفحات حاصل داشت.

و طایفه ترکمانیه را از سیاستش بیمی عظیم در سویدای خاطر مقیم گشته بود. به

تادیب و تنبیه قیات نام ترکمان از طوایف جعفر بایلی^۱ که در جزیره چرکن به سرقت و فساد اشتغال داشت اشارت فرمود.

تفصیل این اجمال اینکه بحر خزر را معابر و جزایر متعدده است، و چنانکه سابقاً به شرح باز نموده آمده است، در سواحل و بنادر و جزایر و معابرش گروه خیره سر ترکمانیه سکنی دارند، خاصه طوایف مختلفه تراکه صاین خانی یعنی باتوخان که آتابایلی و جعفر بایلی دو شعبه معظم آن اصل خبیث و فرع خسیس می باشند و در استرآباد و گرگان و اترک و سواحل بحر خزر سکونت دارند، با اینکه قرنهاست که از ضرب شمشیر سپاه پادشاهان ایران زمین سرگزیت دهند و رعیتی کنند از شرارت نفس و دنائت طبع فی حین الفرصه در سرقت اموال و غارت احوال ساکنین شهر استرآباد و عابرین معابر اشرف و کلباد مسامحه جایز ندانند.

در این ایام قیات خان نامی جعفر بایلی از ممر راهزنی و راه اهریمنی صاحب ثروت و مکنت تمام گشته اشرار را به خود مایل و راغب و معاشر و مصاحب ساخته، جزیره چرکن را که جزایری است از جزایر بحر خزر اوسع و به واسطه معادن نطف و نمک از سایر جزایر اولی و انفع و گرداگردش شش فرسنگ و در برابر بندر بادکوبه واقع؛ مأمّن ساخته و کشتیهای کوچک به دست آورده، در آن جزیره به رسم شرارت و اسم تجارت سکنی گرفته بود، و چون از نطف و نمک ولایت مازندران و دشت گرگان، بندر بادکوبه راگزیری نیست، در اندک مدتی از این رهگذر دولتی و ثروتی فراهم کرده و جماعتی از تراکه را مطیع خود ساخته به حکام استرآباد چندان متابعتی نمی کرد و به بهانه آمد شد در دریا و جزیره و سفر بادکوبه اسرائی که از گوشه و کنار به دست می آورد به ساکنین آن دیار می فروخت، و درهم دینار می اندوخت.

در هنگام اجرای تکالیف حکام استرآباد خود را وابسته دولت بهیه روسیه خواندی و همچنین بالعکس، همانا که او و متابعانش را آیت مبارکه مُدَبِّدِیْنِ بَيْنَ ذَٰلِكَ لِإِلٰی هُوَ لِإِلٰی هُوَ لِإِلٰی هُوَ لِإِلٰی هُوَ^۲ مصداق حال بودی، چون حقیقت حال آن شریر بدسگال بر رای امنای دولت ابد مدت مشهود افتاد از غایت حزم و مآل اندیشی بیخ و بنیاد این

۱. چاپ سنگی: از طوایف کر جعفر بایلی.

۲. سورة نسا، آیه ۱۴۳: در میان آنها دو دلهائی هستند که نه تمایل به اینها دارند و نه به آنها.

زشت خار خشن را محکم و کشن مصلحت ندانستند که آغاز سبیل اتصال قطرات [۳۳] متواصل است و انجام عمر اتفاق امراض و علل متداخل نکته اول الغیث رَشْ ثُمَّ ینسکب مثلی مشهور است و تانی و توانی در چنین مواقع و مواضع از حزم دور، خاصه در حینی که موکب نصرت کوکب شاهنشاه جم‌جاه ایران نصرهم الله در ساحات خراسان سایر است‌گاه صیانت و محافظت معابر و جزایر.

علی‌الجمله در اطفای این نایره و در اقطاع این دایره به امیرزاده اردشیر که دانائی دلیر و بینائی هژیر بود اشارتی رفت وی را که تقادم به رزم و تواظب به حزم حالتی فطری و سیرتی جبلی بود، آموزگاری به از دانش ضرورت نداشت و به تشریح و تصریح روایات و کنایاتش حاجت نه، با آنکه اول سال حکمرانی مازندران و آغاز افسونگری آن دیو‌گوهران بود، دهشتی نخواست و وحشتی نرفت. فرمان داد که سپاه جلادت پناه دارالمرز که هر یک خود را اشجع از برزو و فرامرزمی دانستند، مهیای رزم گردیدند. لاجرم پشمینه پوشان مازندران که خار و خارارای نرم‌تر از خارارای و حریر شمارند و جراحات نیزه و تیر را بهتر از راحت پرنیان و پرند پندارند احتشاد کردند، و احرص من القمل و اکثر من الزمل به جنبش درآمدند.

امیرزاده آزاده فرمود که من از دیرگاه جسارت و تهور و بسالت و تنمر مازندریان را دانم و مرا به چندین جنود نامعدود حاجت نیفتاده، هزار مرد کاری بسنده است، قیات ترکمان کیست که چنین احتشادی را شاید و دفع او را اجتماعی باید، بسیج کار کنید و به هزار کس اختصار جوئید زبب و زورقی در خور اندازه کافی و راکب و مرکبی در مرتبه حاجت وافی، و با وجود من که در این رزم حاضریم و بدین کار ناظم کثرت را بر وحدت رجحانی نخواهد بود:

چه یک مرد جنگی چه یک دشت مرد

علی‌الجمله با یک‌هزار (۱۰۰۰) مرد قدرانداز رزمساز از اشرفی و کلبادی و عمرانلو و طالش و یخشکی که ساکنین لب دریا و در کار کارزار تراکمه بینا بودند با آزوق و آغروق و تدارک توپخانه و تهیا و تاهب قورخانه که از لوازم بر و بحر است از بلده اشرف که اشرف‌البلاد و اخضر السواد است، و سلاطین صفویه را در آن ملک آثار و اسناد به ساحل دریا عزیزت فرمود، و خود و همراهان در سفاین و زوارق که به عرف هر طبقه آن را نامی است متناسب نشستند دل به حفظ خداوند بر و بحر

بسته، چون دریائی در زورق، زورق در دریا همی راند تا در جزیره عاشوراده که تقریباً گرداگردش نیم فرسخ و تا ساحل اشرف تخمیناً شش فرسنگ است و تا میان کاله نیم فرسخ و تا قریه انزان که یکی از بلوکات استراباد است دو فرسنگ مسافت دارد، آسایش و آرامش را لنگر اقامت انداخته، روزی دو سه آسودن فرموده، چهارم روز با اختر فیروز در زوارق نشسته راه جزیره چرکن بریدن گرفت.

ذکر وصول

نواب امیرزاده معظم اردشیر میرزا

حکمران مازندران به جزیره چرکن و

محاربه باقیات خان ترکمان و قتل و غارت آن طایفه و

تسخیر و تخریب جزیره و رجعت به مازندران

بعد از حرکت از جزیره موسوم به عاشوراده دیگر باره امیرزاده آزاده دلیر دریادل مرکب دریا بر آب شکاف بیخوار و خواب در بحر راندن فرمود، سپاهیان نیز در مراکب و زوارق خُرد و بزرگ بر نشسته در دنبال او همی شدند.

بر آب گفتی یک شارسان بود چوبین

در دو روز اول باد موافق کشتیها را به مراد ملاح همی برد، نه بحر را انقلابی و نه خلق را اضطرابی، سیم روز ریاح عواصف وزیدن گرفتند و بروق خواطف دمیدن، سحاب قطره فشانی و آفتاب پرده نشینی گزید، رعد به خروش در آمد و بحر به جوش، دریا به جنبش و موج افزود و کشتی به حسیض و اوج افتاد، امواج متراکم شد و خیز آب متلاطم، زوارق تزلزل یافتند و سفاین تخلخل، دلها بطپیدن در آمدند و رنگها پهریدن، بطیلان بدیل شط شدند و تزیلان نظیر بط گرجیان حال حوت یونس داشتند و لاکمها صفت تابوت موسی، بیم آن بود که بالکلیه بی اغراق در آب بحر غریق شوند یا در آتش برق حریق، شبانه روزی در این واقعه شب از روز نشناختند، موت از حیات فرق نتوانستند تا مرسل الریاح و مفلق البحار پس از عسر یسر داد، و بعد از یأس امید افزود، آن مصروع کف بر لب شفا یافت و آن دیو تیره روی صفا پذیرفت، آفتاب از ورای حجاب روی آشکارا کرد و ابر و باران پنهان

گشت، دریا بیارامید و زورق بخرامید.

وقتی قیات ترکمان و متابعان آن بدگمان از خواب غفلت بیدار و از مستی نخوت هشیار شدند که احاطة الخاتم بالاصبع لشکر بلا را برگرد خود محیط دیدند، خود را در کام اژدهای مرگ ممصوغ یافتند دست به حراست مال و جان و تحفظ خانمان برآوردند و پای به عرصه رد و منع نهادند، غافل که قضای مبرم تغییر نیابد و سپهر تزویر شمشیر تقدیر بر نتابد. به اشارت امیرزاده رزم آزمای دشمن مال توپهای تنین پیکر به نعره درآمدند و لقمه های ناخائیده از حلق بیرون افکندند، جو هوا را دخان توپ تیره کرد و چشم سما را بریق تیغ خیره، تفنگهای ارقم مثال مهره های مرگ خصال باریدن گرفتند، در جزیره چرکن رودخون جریان یافت.

تراکمه از کثرت واهمه خود را ده دریا همی افکندند، و از راه آب به آتش دوزخ می رفتند تا از آتش توپ رهائی یابند، جمعی در نار حریق و جماعتی در آب غریق شدند و بقية السیف اسیر و دستگیر آمدند، اموال و ائقال آن قوم کسب و نصیب سپاهیان سلطانی شد و بیوتات آن طایفه را از بیخ برکنده به آتش خاکستر کردند، پس از دو روز توقف رأی امیرزاده مُلک آرای به بازگشت مصمم شد، باز بر مراکب و سفاین دریانورد بر نشست دریا بریدند و به صحرا رسیدند یزدان را درود گفتند [۳۴] و از کشتی فرود آمدند، شرح حالات رفته را در آن هفته به مصحوب چارپار و اسکدار معروض حضرت شاهنشاہ قاجار داشتند.

ذکر ماموریت

آقا اسماعیل پیشخدمت خاصه به وصول خلعت شاهانه

به نزد نواب امیرزاده معظم اردشیر میرزا حکمران مازندران و گرگان و

مراجعت به اردوی حضرت شاهنشاہ سکندر نشان

چون اخبار این خدمت بزرگ و نصرت سترگ در عرض راه هرات به عرض امنای دولت جاوید ثبات رسید، مقرب الحضرت آقا اسماعیل پیشخدمت که از پروردگان نایب السلطنه مغفور و از خاصان شهریار منصور بود مأمور شد که به مازندران آمده، خلایع آفتاب شعاع خسروانی را زیب بر و دوش افتخار نواب

امیرزاده نامدار حکمران مازندران که در قمع ارباب جهالت و دفع احزاب ضلالت چنین رنجی برده و فتحی کرده نماید. و بعد از ورود به مقصود یک دست خلعت عالی و یک قبضه شمشیر مرصع به جواهر ولالی و نشان خاصه شیر و خورشید تمام الماس از مرتبه دوم سرتیپی با حمایل افتخار سرخ مخصوص دولت ظفر مانوس را به امیرزاده آزاده موصول داشته، چنانکه معمول است استقبال و ترجیب و تعظیم و طوی و جشن و تهنیت به ظهور آمد و هر یک از خدمتگزاران به حسب مرتبه و منزله مورد خلعت و موجب مکرمت شاهانه شدند.

و پس از چندی توقف در کشور مزبور حامل مذکور راه رجعت برگرفت و روی به اردوی همایون نهاده همی رفت تا به مشهد مقدس و ارض اقدس در آمد و معلوم کرد که مدتی است که مبلغی خطیر و مقداری کثیر از وجوه نقد خزانة و مصارف قورخانه و ملبوس و ماکول که نواب امیرزاده معظم فریدون میرزا فرمانفرمای فارس و دیگر حکام ممالک محروسه انفاذ داشته‌اند، حسن خان اشیک آقاسی خاقان مغفور ملقب به سالار بار که به نیابت پدر خود آصف‌الدوله در مشهد صاحب اختیار است نگاهداشته است و معطل گذاشته به خیالات فاسده و دعاوی کاسده از نقل و حرکت آن ممانعت کند. آقا اسمعیل در آنجا توقف گزیده عریضه انفاذ دربار معدلت مدار کرده از جانب اولیای دولت فرمان قضا جریان صادر شد که دو عراده توپ و پانصد (۵۰۰) نفر سواره و پیاده از حسن خان سالار گرفته آن احمال و ائقال و نقود و اجناس را به جانب اردوی شهریاری حرکت دهد، و سالار بار ناچار امتثال امر اعلی کرده به معاذیر متموهه پرداختن نتوانست.

و چون شیر محمد خان برادر یار محمد خان وزیر هرات و چاکرانش در اردو بودند و از بعضی اخبار یار محمد خان را باطناً اخبار می نمودند، یار محمد خان یکهزار (۱۰۰۰) سوار افغان و هزاره به اخذ و تصرف خزینه و آذوقه مذکوره مأمور کرد و این خبر در منزل بالاخاف گوشزد آقا اسمعیل شده خایف ماند، شرط تیقظ و تحفظ رعایت کرده مجدداً به اردو اعلام داشت و در اردو نیز از این امر خبری انتشار یافته بود، حبیب‌الله خان امیر توپخانه به اشارت شاهنشاه فلک جاه هزار (۱۰۰۰) سوار مردانه برداشته به حفظ خزانة و دفع اعدا روانه شد.

ذکر و وصول

امیر توپخانه حبیب‌الله خان شاهیسون به
سواران افاغنه و هزاره و محاربه با ایشان و
مظفر و منصور به اردوی شاهنشاهی بازگشتن

سردار افاغنه با یکهزار (۱۰۰۰) سوار خود قطع راه کرده به حوالی رودخانه دلیجان مشهور به دریانجو رسیده کمینگاه ساختند که در حین عبور آقا اسمعیل پیشخدمت خدمتی از پیش برند و او را و خزانه را به هرات رسانند، غافل که او مردی با حزم و متانت است و فکر کار خود کرده منتظر امداد و اعانت مانده، چون امیر توپخانه مبارکه به شش فرسنگی رود فرود آمد و خبر ورود او به اهالی دلیجان رسید، سی چهل (۳۰-۴۰) کس از رعایا تهیه تحف و هدایا کرده، روی به اردوی وی نهادند. سواران هراتی بر آن بیچارگان تاخته همه را اسیر گرفتند الا تنی که فرار کرده به اردوی امیر توپخانه رسیده قصه باز گفت.

آن امیر دلیر فی الفور با سواران خود ایلغار گزیده، بر سواران افاغنه تاخته عنان ریز جنگ در انداخته از طرفین تیغهای یمانی سرافشانی کردند. جنگی بزرگ و قوی یافت، آخر الامر نسیم نصرت بر پرچم امیر منصور وزیده ظفر و غلبه یافت، دویست (۲۰۰) تن از سواران هزاره و افاغنه سر به باد هلاک و فنا داده، عرضه شمشیر شدند و شصت (۶۰) تن زنده دستگیر آمدند، و اسرای دلیجانی استخلاص یافتند و سرهای سواران مقتول بر سنان‌های مصقول همی درخشید. و امیر توپخانه در کنار رود فرود آمده مسرعی به تعجیل روانه جانب آقا اسمعیل کرده او را از آن کار مژده داد. حامل خزانه خسروانه بسیار مسرور و فردا روانه اردوی مذکور گردید، از دیدن سرها و اسرا دل در برش قوی گشت و با امیر مذکور روانه شد.

چون این خبر به اهالی اردو رسید به امر اولیای دولت ابد مدت نقاره‌خانه و افواج و شیپورچی و موزیکان و سواره بسیار مامور به استقبال شدند، و قوتی تمام در قلوب انام به ظهور آمد، و امیر توپخانه مورد التفات خسروانه گردید یک راس اسب با ساخت و زین زرین و ستام و لگام ثمین به امیر توپخانه مکرمت رفت و یک طاقه شال کشمیری به پیشخدمت خاصه عنایت شد.

و در ازای این خدمت پس از چندی آقا اسمعیل مامور به اصفهان شده محصل سی هزار (۳۰۰۰۰) تومان بقایای قسط دیوانی بود و از بیگلربیگی اصفهان فضلعلی خان قراباغی وصول کرده، در اوایل مراجعت موکب ظفر کوکب از هرات به امنای دولت تحویل و تسلیم کرد.

و هم از وقایع اتفاقیه ممالک در غیبت موکب [۳۵] ظفر کوکب مأموریت و خدمات نواب امیرزاده معظم سلطان مراد میرزا به انتظام مهام عراق و لرستان و عربستان و فارس است که مجملی از آن مرقوم می‌گردد.

ذکر مأموریت نواب امیرزاده دلیر مکرّم سلطان مراد میرزا بن نایب السلطنه مغفور به انتظام صفحات عراق و لرستان و عربستان و فارس و وقایع آن ایام تا زمان مراجعت پادشاه اسلام

چون طوایف الوار بختیاری گروهی خیره سر طرار و قومی بی شمارند و در اغلب ولایات عراق و لرستان و عربستان حق جوار و راه گذار دارند و مانند اقوام تراکمه هنگام فرصت به سرق و اسارت و قتل و غارت معتاد و غالب آن طوایف مایل به فتنه و فسادند. و امنای دولت قوی شوکت رفع مفسدت آن مُلک را چنان مصلحت دانستند که در ایام غیبت موکب همیون شاهنشاه جم‌جاه قطب السلاطین محمد شاه، امیری با شوکت و سرداری با فطنت در صفحات عراق تعیین کنند که سبب انتظام امور بختیاری و عراق و عربستان و فارس و یزد و کرمان شود تا در هر ضلعی از اضلاع پیکر مملکت یا در هر عضوی از اعضای شخص دولت وجع حادثه یا ماده نائیه عارض و حادث شود به وساطت رأی و تدبیر یا به میانجی باس و شمشیر او ردع مایه آن اوجاع از آن اضلاع یا قطع ماده آن اجزا از آن اعضا تواند کرد.

لهذا اولیای دولت این قرعه را به نام نامی نواب کامیاب امیرزاده هنرمند سلطان مراد میرزا فرزند مکرّم نایب السلطنه مغفور بر تخته اختیار ثابت دیدند. و حاجی امیر اصلاّن خان بن حاجی ابوالمعصوم خان فراگوزلو الهمدانی که از انجاب آن طایفه و اطیاب آن طبقه و مردی آزموده مجرب مهذب بود به وزارت او مقرر گردید،

سرتیب و سرهنگی چند جلادت شعار با پیاده و سوار و توپخانه مرد اوبار به اختیار او مسلم داشتند که از آن جمله منصور خان فراهانی سرتیب فوج فراهان و کمره گلپایگان و علی خان قراگوزلو سرتیب فوج همدان و آقاخان سرهنگ جرفادقانی و فوج او بودند و هفتصد (۷۰۰) سوار شاهیسون دیرم که هر تن خود را بدیل سام و عدیل نیرم می شمردند و اسمعیل بیگ توپخانه با سه چار عراده توپ عفریت پیکر ابلیس گوهر بدین افواج منضم و ملحق داشتند.

و امیرزاده دلیر دشمن کش لشکرکش در پنجم شهر رجب سال یکهزار و دوست و پنجاه و سه (۱۲۵۳ هـ / ۱۸۳۷ م) از دارالخلافة طهران صانها الله عن الحدان نهضت و رکضت گزیده منازل و مسالک در نوشته به چمن گندمان که مرکز دوایر امصار عراق و مجمر نوایر اصحاب شقاق بود، انتشار کامکاری و انتظام بختیاری را اوتراق فرمود.

چون نواب امیرزاده معظم الیه کهنتر برادر صلبی و امی نواب مستطاب امیرزاده اعظم کامیاب فریدون میرزای نایب الایاله سابق تبریز و فرمانفرمای لاحق فارس بود و از جانب امنای دولت رخصت و جواز داشت که جز به حکم برادر اکبر با احدی مطاوعت و متابعت نکند، در این اوقات به جهت نظم فارس عساکر منصوره سلطانی لزومی داشت، به فرمایش نواب اشرف فرمانفرما، علی خان بن رستم خان قراگوزلو الهمدانی که در نجابت و اصالت و جلادت و بسالت از اقران ممتاز بود با فوج گلپایگانی به فارس احضار شدند، و پس از روزی دو توقف نواب امیرزاده سلطان مراد میرزا در چمن گندمان و انتشار صیت جلالت و نیالت او در آن حدود و سامان طوایف الوار بختیاری هفت لنگ را که هارب و راهب بودند استمالت فرموده، چنانکه وحوش را مانوس سازند به ملاطفت و مرحمت و ملایمت و مکرمت به اردوی خود کشانید و از مرتبه و مقام خود سری و کوه سپاری در رهگذر متابعت و مطاوعت دولت ابد مدت نشانید تا ادای مالیات مقرر دیوانی کردند، و گروکان به رسم رهانت و نوا سپردند و ملتزم شدند که مسالک و شوارع و معابر و مراتع آن صفحات را از تطرق و تصرف سراق و فریق و قطاع طریق مأمون و مصون دارند، و مدت دو ماه تمام در چمن گندمان توقف رفت و قلاع و بقاع و دیار و صقاع و وهاد و تلال و سهول و جبال مساکن و اماکن طوایف بختیاری به یاری بخت بلند

حضرت شهریار در حیظه تملک و حوزه تصرف در آمد.

پس فصل زمستان در رسید و شهرالله الاعظم یعنی رمضان بنیاد تکالیف برگ صوم و ترک نوم استوار نمود، لشکر سرما دو اسبه تاختن گرفت و جنود برف و برد دلها را از گرمی هنگام رزم و نبرد سرد کرد، نواب امیرزاده و الاحفظ جان جان نثاران رکاب را به دو فرسنگی گندمان که طوایف جانکی را مربع و مرتع است مخیم و مضجع متناسب شمرد و قبه خرگاه بر ماه برد، حاکم آن محل شاهرخ خان جانکی از افراط جهل و وفور جنون و دیوانگی از سواران اسب افکن و پیاده گان پیل شکن و وفود فرزنانگان فرزین تدبیر و وفور مشیران صافی ضمیر در شطرنج رنج مات ماند و فرار خود را بر قرار رجحان داد و عنقاوار در خفای قفای قاف جبال و براری مغرب و متواری گشت.

لاجرم نواب امیرزاده سام حسام زال همال تا آن سیمرخ دستان آموز را به دست آورد سه ماه تمام در آن حدود مقام گزید و غبار شویب و رویب را از لوحه خاطر او به استزالت زایل کرد، و دل رمیده دهشت منزل او را با خود به استمالت مایل آورد، و او متابعت گزید و مطاوعت گرفت و یک فرزند دلبند او را ملتزم رکاب ساخت و حکومت آن سامان را بدو تفویض نمود، و در کمال جلال از سردسیر به گرم سیر جانکی راند، و در این مسالک کثیرالمهالک چه مشقت های شاقه کشید تا مسافت شش منزل را بی مس آفت با احمال و اثقال و تحریک و تحویل توپ های [۳۶] گران سنگ دشمن مال در مضای مدت هفده (۱۷) روز با پیاده و سواره عساکر منصور فیروز بی ملال ضمیر در شش فرسنگی قصبه جانکی مسمی به چمن مال- امیر رسانید.

ذکر مخالفت محمد تقی خان بختیاری
 با عساکر منصوره حضرت شهریار و مغلوبیت او و
 فرستادن برادر خود علی نقی خان را به اردوی
 نواب اشرف امیرزاده سلطان مراد میرزا و انجام این کار و
 عزیمت امیرزاده به عربستان و کوهکیلو به و وصول به فارس و
 رجوع به دربار اعلیحضرت شاهنشاه غازی قاجار خلدالله ملکه

محمد تقی خان بختیاری که خود را شیری شکاری شمردی و سالها به سرکشی و خود سری سر برآورده داشت و نامی بلند حاصل کرده، صیانت حال و مال خود را از طوایف الوار گروهی بسیار استجماع کرد و با احتشادی تمام و استعدادی در حد کمال از معابر قلل و مضایق تلل سیل وار آهنگ نشیب کرده با جماعتی صف شکن در کنار رود گرن مقیم شد که آن دریای موج انگیز و عمان طوفان خیز یعنی عساکر سلطانی و جیوش خاقانی را از معابر رود مجال عبور و ورود ندهد، غافل که این اندیشه نخلی است بی ریشه و سپاه نصرت همراه چون سفاین از بحر درگذرند، چه جای رود.

چون نواب امیرزاده از آن اراده استطلاع کرد سخت بجوشید و گرم بکوشید و افواج دریا امواج را به سواحل رود گرن جنبش گرفتن فرمود، تیپ و توپ چون بحر پر آشوب متموج شدند و از فراز و فرود مقاتله و مکاوحه را بر سواحل رود ورود کردند، از آتشباری توپ و تفنگ و اشتعال نیران جنگ رود کرن حالت درکات سقر گرفت و جماعتی از دوزخیان بختیاری را در آن سفر مقرر افتاد، عنصر آب سیرت کره اثر پذیرفت و کره هوا طینت هوای سعیر یافت.

الحاصل مدت پانزده (۱۵) روز و شب کار بدین منوال همی رفت و جنگ های سخت فی مابین عساکر منصوره حضرت شهریار و طایفه خایفه بختیاری قایم گشته بود و مبارزان اردوی نواب امیرزاده سخت عنصر رزم دوست سلطان مراد میرزا از حیثیت نایافت آزوق قوت و اسباب قوت تنگی تمام یافتند، و بهترین خورش و لوت آن قوم بلوط بود، و مراکب آن رکایب به ریشه گیاههای صحرائی قناعت می کردند، عسرت و جوع در تمام خواص و عوام شیوع و وقوع یافت،

مع هذا دست از جنگ بازداشتند و سپاه الوار را به لقمه‌های روئین و طعمه‌های سنگین توپ و تفنگ دعوت و میزبانی می‌کردند و جماعتی از اشرار الوار به شرر دارالبور احتراق یافتند.

چون محمد تقی خان بختیاری معاینه کرد که عساکر حضرت شهریاری به یاری بخت بلند خسروی و عون ایزدباری در طی دریا و رود، صفت بط و در ورود نیران و نار طبع سمندر دارند از آن پایداری نیک بترسید و سخت بهراسید، و دانست که کشتی‌وار آن جنود بر شوارع و سواحل رود لنگر اقامت انداخته و شرع نزاع برافروخته، نیم شبی خود را از کران رود کُرن به کنار کشید، و علی نقی خان برادر خود را به ضراعت و شفاعت به میان اردوی نواب امیرزاده مظفر سلطان مراد میرزا فرستاد، و خود از فرط ترس و بیم تاب ثبات نیاورده به قلعه موسوم به تل که بر فراز تلی است عظیم تحصن گزیده و در خوف و رجاه می‌زیست.

علی نقی خان به توسط وسایط به حضور امیرزاده بار یافت و به وکالت او اشتغال جست. عساکر نصرت مآثر به ترفیه بال و تطیب خاطر چون سفاین تیز رفتار و زوارق صرصر کردار از رود کُرن عبور کردند و گذرانیدن توپ و عراده مانند صراط و سعیر از چنین رود وسیع و قعیر امری صعب بود و به سهولت گذشت.

و وقوع این واقعه بر واهمه خان بختیاری افزود و طوعاً و کرهاً طبع سرکش خود را به قبول طاعت رایض کرد و رقبه خود را به التصاق ربقه اطاعت راضی نمود. و نواب امیرزاده هژیر دلیر از رود کُرن در گذشته نزول در چمن مال امیر اختیار کرد. و آن چمنی است سه فرسنگ در چهار فرسنگ مشحون به آب چشمه و علف و مملو به ریاحین گوناگون مختلف بعد از ده (۱۰) روز توقف محمد تقی خان سر به چنبر اطاعت نهاده، پسرش را با پیشکش و سیورسات به اردو فرستاده خدمات گزیده پسندیده کرد، ولی خود از آمدن به اردو به معاذیر ناموجه پرداخت.

چون از جانب امنای دولت اشارت رفته بود که اگر آن پلنگ کوه گرد، گردن بر قلاده مطاوعت نهد او را در کمند قهر اسیر آورده زنجیر بر گردنش نهند به محاصره محکمه‌اش اصرار رفت و او مضطرب شده به جناب منوچهر خان معتمدالدوله متوسل و ملتجی شده، از جانب معتمدالدوله عالی جناب سید عبدالحسین - شوشتری به شفاعت و وساطت او آمده، خواهش نمود که از اخذ و قید او درگذرند

تا مستمال شده، پس از حرکت اردو به خدمت گراید. لاجرم بنا بر استدعای او نواب امیرزاده سلطان مراد میرزا دست از اصرار به محاصره باز کشیده قشون را به حرکت امر فرمود.

و چون معتمدالدوله سرکار امیرزاده جلالت شعار را به بلده شوشتر دعوت کرده بود، در غره محرم سنه ۱۲۵۸ (ه/مارس ۱۸۳۹ م) نواب والا به شوشتر که از تمامت بلاد عربستان و خوزستان به حسب آب و هوا خوشتر است توجه و تصمم گزید، و در روز ورود و ایام وقوف کمال تعظیم و تکریم به ظهور رسید، گروهی خوانین بختیاری را به معتمدالدوله سپرده، ایام عاشورا به تعزیه داری پرداخته، در یازدهم شهر محرم از آن شهر ارم توأم حرکت و از راه رامهرمز به کوهکیلویه و بهبهان و باشت بابوی و فهلیان و ممسنی و کازرون نهضت گزیده، انتظامی تمام در امورات آن محال داده وارد دارالعلم شیراز شد.

و سرکار نواب اشرف والا فرمان فرمای فارس که یوسف مصر جلال و عزیز صدر کمال بود با آن گرامی برادر باجان برابر همان [۳۷] کرد که یوسف صدیق در ورود بنیامین به مصر آن تملقات نفرموده بود، تمام اعظام و اکابر فارس و صاحب منصبان نظام به پذیره و استقبال سعادت یافتند و امیرزاده آزاده به خدمت برادر اکبر رسیده به دیداره یکدیگر اظهار فرح و سرور کردند و مدت پنجاه (۵۰) روز در شیراز آسایش یافته، دیگر باره با سپاه نصرت پناه و افواج دریا امواج به عزم ورود چمن-گندمان از شیراز رکضت گزیده، مدت سه ماه در آن چمن به انتظام امور پرداخت. چون موکب ظفر کوکب اعلیحضرت شاهنشاهی از یورش یکساله خراسان شرقی رجوع فرمود، در غره شهر رجب المرجب سنه هزار و دوست و پنجاه و پنج (۱۲۵۵ ه/ سپتامبر ۱۸۳۹ م) حکم قضا مضا به احضار نواب امیرزاده سلطان مراد میرزا شرف وصول بخشید و حسب الامر قشون و توپخانه را به منصور خان سرتیپ فراهانی وا گذاشته با صاحب منصبان افواج حرکت نموده، در بلده سمنان به اردوی بزرگ حضرت سلطان رسیده، شرفیاب حضور مرحمت ظهور شاهنشاهی گردیده، مشمول عنایات بی غایات خاقانی شده، به منصب سرهنگی و نشان خاص و حمایل سفید اختصاص یافت. و از این پس مصدر خدمات رفیعه و مظهر امورات